

## ارزانیان

در داستان بهرام گور

داستان بهرام گور در شاهنامه چنان با مقوله‌ی دارا و ندار درآمیخته که از کشیده شدن به بحث عدالت اجتماعی ناگزیر است. چه فردوسی بخواهد و چه نخواهد ذهن مخاطب به این موضوع معطوف خواهد شد. در داستان بهرام، فردوسی به ما از پادشاهی سخن می گوید که به پشتگرمی یک نیروی زبده‌ی خارجی به ایران می آید و «خسرو» - پادشاه منسوب بزرگان و سران ناراضی از یزدگرد - را با زور از پادشاهی خلع می کند و خود - در شرطی که خودش آن را در میان نهاده - تاج شاهی را از میان دو شیر برمی دارد و شاه ایران می شود. بهرام که به بزرگان قول داده؛ «هرگز خشونت‌های بی رحمانه‌ی پدرش را تکرار نکند» از همان ابتدا سرگرم - به تعبیر فردوسی - بازی و نخجیر می شود و به تعبیر روزبه - دستور و مشاور خردمندش - به خفت و خیز با زنان دل می بندد. در این بین وقتی صحرا به صحرا و دشت به دشت به دنبال شکارگاه‌های طبیعی روان است، ناشناس و ناخوانده طبقات مختلف مردم را می بیند و می سنجد.

فردوسی در جمع کردن آدم‌های رنگ و وارنگی که با بهرام مواجه می شوند گریزگاهی یافته که در آشوب نبردهای سترک شاهنامه لختی به روزمرگی‌های طبقات مختلف مردم وارد شود و از غذاها، ترانه خوانی‌ها، رقصیدن‌ها، اسباب و وسایل زندگی، روابط ارباب و نوکری، جدل‌های زناشویی، وسایل کسب و کار و شعرگفتن‌ها و باده گساری‌ها سخن بگوید. طیف آدم‌های دارا و ندار با نسبت‌های متفاوتی از فرزاندگی و گرم از سوی و بخل و ترش رویی از سوی دیگر پیش چشم خواننده صف می کشند و ذهن را در شکل درست تقسیم ثروت به چالش فرامی خوانند. غیر از این اتفاقاتی می افتد که شاه باید یک ثروت هنگفت را به نفع خزانه‌ی سلطنتی ضبط و یا بین مردم یا وارثان آن اموال تقسیم کند، در این جور موارد نحوه‌ی تقسیم - به عنوان یک الگوی برتر - رویدادی خواهد بود که ثبت آن در حد تصویب یک قانون و تنظیم یک بیانیه ارزش دارد.

خوش بختانه و شگفتا که در روند حوادث داستان، خواننده چهار بار با این ضرورت مواجه می شود که شاه نسبت به سرنوشت یک مال هنگفت تصمیم می گیرد، بررسی این چهار مورد در مجموع یک نگاه و رویکرد نسبتاً مبسوطی را نسبت به عدالت اجتماعی و نقش حکومت در آن بدست می دهد:

### ۱) داستان گنج گاوان (ص ۴۶۰)

بهرام «خود و موبد و ویژگان با سپاه» از راهی می گذشت. «بیامد یکی مرد مهترپرست» در حالی که گلنگی در دست داشت و می خواست مستقیماً و تنها با شاه سخن بگوید. به زودی معلوم شد که آن «دهقان کدخدای» به وجود گنجی در اراضی خود مشکوک است. بهرام تصمیم گرفت در زمین‌های او خیمه بزند و به

حَقَّاری در اطرافِ محلی که زمینش آب را با سروصدا می‌بلعید مشغول شود. «ز کندن چو گشتند مردان ستوه  
پدید آمد از خاک جایی چو کوه» و چیزی نگذشت که دو گاوِ طلائی با چشمانی از یاقوت در محاصره‌ی خانه‌ای  
از آجر و ساروج بدست آمد که در شکمِ گاوان و همچنین در آخورهاشان ثروتی هنگفت از جواهراتِ گرانقیمت  
انباشته بود. شاه به تحقیق پیرامونِ هرگونه نام و نشانی فرمان داد که صاحبِ این گنج را آشکار کند. سرِ موبدان «به  
شاه جهان گفت: کردم نگاه نَبشته‌ست بر گاو: جمشید شاه». این نوشته بیش از پیش می‌توانست میراث‌بری  
دستگاهِ سلطنتی را مسجّل کند اما بهرام چنین اعتقادی نداشت و به سرِ موبدان گفت:

ز گنجی که جمشید بنهاد پیش چرا کرد باید مرا گنج خویش؟  
هرآن گنج را جز به شمشیر و داد فرازاید، آن پادشاهی مباد  
اگر نام باید که پیدا کنیم به داد و به شمشیر گنج آگنیم  
شاه حتا برای سپاهیان نیز حقی قائل نبود:

نباید سپاه مرا بهره زین نه تنگ است بر ما به مردی زمین  
بهرام گنج را سهم «ارزانیان» می‌داند و این واژه ظاهراً معادل «نیازمندان و مستحقان» به کار رفته است. در نگاه  
شاه گروهی از مردم «آسیب‌دیده» و یا دست‌کم «آسیب‌پذیر» شناخته می‌شوند. دادگری ایجاب می‌کند که این  
افراد زیرِ چترِ حمایتِ حکومت قرار بگیرند:

فروشید گوهر به زر و به سیم زن بیوه و کودکان یتیم  
سرِ خواسته‌خوردگان همچنان بباید شمردن به رسم کیان  
تهی دست مردم که دارند وام گسسته دل از نام و آرام و کام

در این فهرست – چنان که دیده می‌شود – چهار دسته از مردم مشمول دریافت کمک‌های حکومتی از محل «درآمد  
حاصل از گنج گاوان» شناخته شده‌اند:

(۱) زن بیوه (بعدها می‌فهمیم که مراد از زن بیوه در واقع دو گروه از زنانند؛ یکی زنانی که پس از دست دادن  
شوهر منبع درآمدی ندارند و دوم زنانی که به تنهایی مجبور به پرورش فرزندان خویشند)

(۲) کودک یتیم

(۳) ورشکسته

(۴) کسی که نمی‌تواند از عهده‌ی بازپرداختِ وام خود برآید

این فهرست در قسمت‌های بعدی دقیق‌تر و کامل‌تر می‌شود اما در اینجا بد نیست بدانیم همه‌ی افراد یادشده  
امروزه در سیستم‌های حمایتی کشورهای که به خدمات دولتی معروفند دیده و از جانب نهادهای مربوطه  
پشتیبانی می‌شوند برای نمونه در کشور کانادا با عناوینی همچون: **child tax** یا **ball out payment**

benefit و یا عنوانِ کَلِّی تری نظیرِ welfare عملاً افرادِ فهرستی که بهرام نام می‌برد به ترتیب با معادل‌های  
single mom  
orphan  
bankrupt  
in debt person

تحت پوششِ حمایت‌های دولتی قرار دارند

## ۲) اموالِ فرشیدورد (ص ۵۰۹)

بارِ دومی که فردوسی به سَرَوَقْتِ فهرستِ دریافت‌کنندگانِ کمک‌های حکومتی می‌رود پس از ضبطِ اموالِ فردیِ ثروتمند و عبوس به نامِ فرشیدورد است. قسمتی از ثروتِ او چنین توصیف شده‌است:

شتر بود بر دشت ده کاروان	به هر کاروان بر یکی ساروان
ز گاوانِ ورزا و گاوانِ شیر	ز پشمِ شتر، چرخ‌های پنیر
همه دشت و کوه و بیابان کنام	—کس او را به گیتی ندانست نام—
بیابان سراسر همه کنده سُم	همه روغنِ گاو در سُم به خُم (سُم در اینجا یعنی آغُل)
ز پینو و از ترف سیصد هزار	شتروار بود اندران کوهسار (مراد از پینو کشک و از ترف قره‌قروت است)

گرفته‌برداری از ثروتِ فرشیدورد چندان به درازا می‌کشید که فهرست‌نویسان قوز درمی‌آورند و کار به پایان نمی‌رسد. مامورِ شاه خشمگین از این همه ثروت به شاه تندی می‌کند که عاملِ ثروت‌اندوزی‌هایی چنین بی‌حساب و کتاب تویی که:

کر اندازه دادت همی بگذرد	ازین خامُشی گنج کيفر برد (یعنی سکوتِ تو ظلم به خزانه‌ی مملکت است)
همه کارِ گیتی به اندازه به	دلِ شاه از اندازه‌ها تازه به

مامور در ادامه می‌گوید این ثروت‌ها مالِ کسی است به نامِ فرشیدورد که کسی نام او را نشنیده و در هیچ بزمگاه و نبردی حضور ندارد و مانند فقرا و در گمنامی زندگی می‌کند. بدین وسیله بهرام‌هور (نویسنده‌ی نامه) شاه را تحریک می‌کند که به نفعِ خزانه اموالِ فرشیدورد را مصادره کند. شاه اما تن نمی‌دهد و در جواب خطاب به بهرام‌هور می‌نویسد:

نبشت آنک گر دادگر بودمی	همین مرد را نیز نپسودمی (یعنی کاری به کار او نداشتم)
نیاورد گرد این ز دزدی و خون	نبد هم کسی را به بد رهنمون

با این حال شاه اموالِ فرشیدورد را ضبط می‌کند و کسی را که از مالِ خویش بهره نمی‌برد را شایسته‌ی سیطره بر

چنین ثروتی نمی‌داند :

به زیر زمین در چه گوهر چه سنگ  
کز خورد و پوشش نیاید به چنگ  
از نظر شاه اموال فرشید ورد مثل ملک متروکه است که در واقع صاحبی ندارد و باید آن را به نفع افراد زیر مصرف کرد :

تو آن خواسته گرد کن هرچ هست	ببخش و مبر سوی یک موی دست
کسی را که پوشیده دارد نیاز	<u>گر از بد همی دیر یابد جواز</u>
همان نیز پیری که بی کار گشت	به چشم گرانمایگان خوار گشت
دگر هرک را چیز بود و بخورد	کنون ماند با درد و با باد سرد
کسی را که فام است و دینار نیست	<u>به بازار گانی کسش یار نیست</u>
دگر کودکانی که بینی یتیم	پدر مرده و مانده بی زر و سیم
<u>زنانی که بی شوی و بی پوشش اند</u>	که کاری ندانند و بی کوشش اند

فهرستی که این بار ارائه شده، شش گروه را شامل می‌شود و پیش‌نیازهای واجدین شرایط هم اضافه شده است :

- ۱) فرد کم درآمد ( که آبرومندانانه زندگی می‌کند و مرتکب خلاف نمی‌شود )
- ۲) پیر ( که کسی به او کار نمی‌دهد )
- ۳) ورشکسته
- ۴) کسی که نمی‌تواند از عهده‌ی بازپرداخت وام خود برآید ( که دیگر اعتباری در بازار ندارد )
- ۵) کودک یتیم
- ۶) زن بی شوی و بی پوشش

### ۳) شکارگاه بیابان جز (ص ۵۱۹)

تا کنون ما با اموالی مواجه بودیم که به نحوی بادآورد بودند . شاه تصادفاً ثروت‌های هنگفتی را کشف کرده بود که نه خود و نه سپاهش هیچ‌گونه زحمتی برای آن نکشیده بودند . حداکثر کاری که شاه کرده بود ثبت و ضبط اموال و حفاری برای بیرون آوردن گنج بود . شاید بخشیدن مال بادآورد طبیعی تر به نظر آید اما اکنون با اموالی روبرو می‌شویم که از دست رنج شاه و سپاه او بدست آمده‌اند آیا چنین ثروتی هم باید میان طبقات آسیب‌پذیر جامعه تقسیم شود و اگر چنین است آیا تفاوتی در نحوه‌ی توزیع ثروت دیده می‌شود . برای یافتن این پاسخ‌ها نخست به بیابان جز می‌رویم که شکارگاه پاییزی شاه در حدود خوزستان است و در آنجا گله‌های گور فراوان زاد و ولد می‌کنند و همچنین کنام شیرانی است که پیش از رسیدن بهرام آن حدود را زیر قلمرو خود گرفته‌اند . شاه ابتدا

رقبایِ طبیعیِ خود را باید از صحنه‌ی شکار حذف کند :

چو این بیشه از شیر گردد تهی خدنگِ مرا گور گردد ره‌ی

فروشِ گوشتِ شکار پس از دریافتِ باژ و ساو مهمترین منبعِ مالیِ بهرام در شرایطِ صلح است . مادامی که سپاه در شکارگاهی باشند بازاری پرسود از رفت و آمدِ سوداگرانِ پوست و شاخ و گوشت به‌راه خواهد افتاد. ابتدا شاه سپاهیان را از آزار و دست‌درازی به اموالِ مردم برحذر می‌دارد، آنگاه :

سپاه از پس‌اندر همی تاختند بیابان ز گوران بپرداختند

شاه پس از شکاریِ پیروزمندانه نه‌تنها فروشِ گور را ممنوع می‌کند بلکه به‌جز دریافتِ دیبا و خزِ باقیِ مالیات‌ها را هم می‌بخشد :

یکی مرد بر گردِ لشکر بگشت که یک تن مبادا بدین پهن‌دشت ،

که گوری فروشد به بازارگان بدیشان دهید این همه رایگان

در عوض شاه مامورانی را گسیل می‌کند تا افرادِ زیر را برای دادخواهی و دریافتِ کمک حاضر کنند :

کسی کو <u>نخفته‌ست با رنجِ ما</u>	و گر نیستش بهره از گنجِ ما
دگر هرک <u>پیرست و بی‌کار و سست</u>	همان کو <u>جوان‌ست و ناتندرست</u>
و گر <u>فام دارد کسی زین گروه</u>	شدست از بدِ فام‌خواهان ستوه
و گر <u>بی‌یدر کودکانند نیز</u>	از آن کس که دارد <u>نخواهند چیز</u>
بود <u>مامِ کودک نهفته نیاز</u>	همی دارد از <u>تنگیِ خویش راز</u>

چیزی که در این فهرست تازگی دارد دو گروه از افرادند؛ نخست کسانی که از شاه و یا هیئتِ حاکمه آسیب‌دیده‌اند و افزودنِ چنین افرادی از آسیب‌دیدگان ارتباطِ مستقیم با ثروت‌هایی دارد که شاه با رنج و کوشش بدست می‌آورد. در مقدمه‌ی همین شکارِ پاییزی خوانندگانِ شاهنامه شاهدِ خدمتکارانی هستند که قرار است آب و خوراکِ سپاه را فراهم کنند، کسانی که برگردِ آرام‌گاهِ شاه و سپاه با پراکندنِ خار امنیت ایجاد می‌کنند و در نهایت همه‌ی کسانی که کارمندان و صنعتگرانِ در استخدامِ لشکر محسوب می‌شوند. این افراد در کنار خانواده‌هایشان جمعیتِ بزرگی را تشکیل می‌دهند که در معرضِ آسیب‌دیدن از نقل و انتقالاتِ سپاه قرار دارند. در همین داستان از زبانِ بهرام می‌شنویم که حضورِ لشکر آرامشِ مردمِ محلی را برهم خواهد زد و در حکایتِ زنِ پالیزبان از تحمیلِ زحمتِ سپاهیان بر زندگیِ روستائیان می‌شنویم ، همه‌ی این مثال‌ها نشان می‌دهد که با تفاوت در نحوه‌ی بدست‌آوردنِ ثروتِ فهرستِ آسیب‌دیدگان و دادخواهان می‌تواند تغییر کند .

دومین گروه افرادِ بیمار هستند که با وجودِ جوانی از بیماری رنج می‌برند . بیماران به‌طورِ کلی باید زیرِ چترِ

حمایتِ حکومتِ قرار داشته‌باشند و به‌طورِ خاصِ جوانانِ لشکری که بیشتر از هرکسی در معرضِ انواعِ بیماری‌ها قراردارند .

### غنائمِ جنگِ با خاقان (ص ۵۳۷)

آخرین باری که با این دقت فهرستی از دریافت‌کنندگانِ کمک‌های حکومتی می‌بینیم وقتی است که شاه در میانِ ناباوری با سپاه‌یانی اندک بر یکی از بزرگترین لشکرهای زمانِ شیخون می‌زند و ایران را از افتادن در یک ورشکستگیِ سیاسی نجات می‌دهد . در حالی که افرادی از پایتخت برای خاقان پیامِ بندگی داده‌اند و حاضر به پرداختِ باژ و ساو گشته‌اند بهرام با سپاه‌یانی سبک‌بار همچون شبلی از آذربایجان در امتدادِ جنگل‌های مازندران می‌تازد و خود را به مرو می‌رساند :

قبا جوشن و ترگِ رومی کلاه      شب و روز تازان و پویان به راه  
برین سان بیامد به نزدیکِ مرو      - نپرد بران گونه پیران تذر و -

بهرام نه تنها خاقان را به بند کشید بلکه در نخستین جنگِ عمرش هوسِ جهانجویی هم بسرش زد و به بخارا حمله کرد . این همان جوانِ بازی و نخجیری بود که به قولِ حکیم :

به یک‌روز و یک‌شب به آموی شد      ز نخجیر و بازی جهانجوی شد

حاصلِ این فتوحاتِ غنائمِ هنگفتی بود که میانِ سپاهِ خویش تقسیم کرد و ثروتی از باژ و ساو که باید تکلیفِ آن را روشن می‌کرد . این ثروتِ فوق‌العاده هنگفت توصیف شده است :

هزار و صد و شست قنطار بود      درم بود از آن گنج و دینار بود  
بیاورد پس مَشک‌های ادیم      بگسترد شادان بر او ریخت سیم  
به ره بر هر آن پیل که ویران بدید      رباطی که از کاردانان شنید  
ز گیتی دگر هر که درویش بود      و گر نانش از کوششِ خویش بود  
سدیگر به کپان بسنجید سیم      زن بیوه و کودکانِ یتیم  
چهارم هر آن پیر کز کار کرد      فروماند و از روزِ ننگ و نبرد  
به پنجم به هر کس که بُد یا نژاد      توانگر نکردی از و هیچ یاد  
ششم هر که آمد ز راهِ دراز      همی داشت درویشی خویش راز

در این فهرستِ نخست از مرمتِ پل‌ها و کاروان‌سراها می‌گوید و پس از یاد کردن از مواردِ مشابهِ قبلی از افرادِ بانژادی سخن می‌گوید که از شوکتِ افتاده‌اند و احیاناً به مخارجِ خود درمانده‌اند . همچنین از مسافرانی می‌گوید

که از راه‌های دراز می‌آیند و در شهر غریبند. چیزی که مایه‌ی شگفتی است قرار گرفتن این فهرست‌ها بر عددِ شش است. در این‌جا می‌بینیم که فردوسی کودکان و مادران را با هم جمع می‌کند تا شماره‌ی فهرست از عددِ شش فراتر نرود.

مهرانِ راد

۲۵ سپتامبر ۲۰۱۸